

**بازیابی و تحلیل فضیلت‌های معرفتی از منظر نهج البلاغه**

فریبا شهیدی فر\* / احمد کریمی\*\* / عبد الهادی مسعودی\*\*\*

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۲/۰۱ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۱۰/۲۱

**چکیده**

پاره‌ای از فضیلت‌های انسانی را که مزیت‌هایی برای قوای شناختی تلقی می‌گردند و به مثابه ویژگی‌هایی مثبت و موثر در معرفت‌اند، فضایل شناختی می‌نامند. فهم نقش فضایل و رداییل قوای معرفتی آدمیان در شکل‌گیری باور، کمک می‌کند تا به بازشناسی ویژگی‌های قوای معرفتی و تجدید نظر در شبکه باورها اقدام شود، لذا مورد توجه دانش معرفت‌شناسی و اخلاق است. این پژوهش با استناد به نهج البلاغه تلاش کرد با روش تحلیل کیفی محتوا به بررسی فضایل ضروری برای قوای شناختی یعنی؛ حس، قلب، حافظه و عقل بپردازد. یافته‌ها نشان داد گوش سپردن و نظر کردن در حوزه حواس ظاهری یک فضیلت است که با شنیدن و یا به چشم خوردن متفاوت است، چنانکه وجدان بیدار و یقظه برای قلب یک مزیت معرفتی ایجاد می‌کند؛ حضور ذهن، و قدرت ضبط قوی از فضایل حافظه و تدبیر، هوش، و تجربه اندوزی از فضایل مربوط به تعقل و استدلال‌ورزی‌اند. نظام معرفتی نهج البلاغه، به عوامل موثر بر شناخت که در دسترس معرفتی فاعل شناسا نیست؛ یعنی برون‌گرایی معرفتی قائل است و بر نقش فضایل در ایجاد باور تاکید کرده و اعتبار و ارزش شناخت را به داشتن قراین و دلایل کافی منحصر نمی‌کند، بلکه فضایل فاعل شناسا را نیز موجب ساخت باورهای صحیح و معرفت‌های معتبر معرفی می‌کند که در صدر آنها بصیرت و حکمت است.

**کلید واژه‌ها:**

فضیلت‌های معرفتی، فضائل در نهج البلاغه، معرفت‌شناسی فضیلت‌گرا، فضیلت‌های عقلانی، برون‌گرایی معرفتی.

\* [fa.shahidi1400@gmail.com](mailto:fa.shahidi1400@gmail.com)

\*\* [ahmad.karimi@gmail.com](mailto:ahmad.karimi@gmail.com)

\*\*\* [h.masoudy@gmail.com](mailto:h.masoudy@gmail.com)

\*. دانشجوی دکتری دانشگاه قرآن و حدیث قم.

\*\* دانشیار گروه کلام اسلامی دانشگاه قرآن و حدیث قم. (نویسنده مسئول)

\*\*\*. استاد گروه نهج البلاغه دانشگاه قرآن و حدیث قم.

## ۱. مقدمه

یکی از مهم‌ترین و در عین حال چالش برانگیزترین مسائل معرفت‌شناسی «توجیه باور» است. «باور» از حالات شناختی<sup>۱</sup> است و حالات شناختی در زمره حالات نفسانی اند<sup>۲</sup> حالات نفسانی همان یقین، گمان، شک و وهم است و مقصود از باور، یقین<sup>۳</sup> یعنی اطمینان محض به وقوع یک رویداد است. نظریه‌های متعددی در زمینه یاد شده از سوی معرفت‌شناسان ارائه شده است. «توجیه» در نظریه سنتی معرفت‌شناسان<sup>۴</sup> به «مؤید صدق باور» تعریف شده است (پویمن، ۱۳۹۶، ص ۲۴۲). از نظر درون‌گرایان<sup>۵</sup> انسان‌ها در درون خود به راه‌های شناخت دسترسی معرفتی<sup>۶</sup> دارند. به همین جهت راه‌های شناخت را در مقام دلیل یا بینه باور<sup>۷</sup> معرفی می‌کنند، اما در مقابل، برون‌گرایان<sup>۸</sup> معتقدند، «توجیه» به عواملی بیرون از فاعل شناسا مرتبط است. معرفت‌شناسی فضیلت محور به مثابه یکی از شاخه‌های برون‌گرایی به مجموعه نظریات جدیدی اطلاق می‌شود که مباحث معرفت‌شناسی را بر اساس ویژگی‌ها و فضائل عقلانی<sup>۹</sup> فاعل شناسا و نه باور یا گزاره مورد ارزیابی قرار می‌دهد. نظریه وثاقت‌گرایی یا اعتماد‌گرایی از سوسا در مقابل مسؤولیت‌گرایی از زاگزبسکی دو رویکرد فضیلت محور در برون‌گرایی است. (جوادیپور، ۱۳۹۶، ص ۱۵۱) وثاقت‌گرایی، فضائل معرفتی را قوا و توانایی‌های شناختاری قابل اعتماد برای فاعل شناسا معرفی می‌کند. این قوا عامل دستیابی فاعل شناسا به صدق هستند و باورهای حاصل از آن صادق و معرفت خواهد بود. در این رویکرد، حس، حافظه، گواهی، تعقل، و روشن‌بینی حاصل از شناخت قلبی، قوای قابل اعتماد شکل دهنده باور هستند. به همین دلیل، فضیلت معرفتی در این رویکرد با عنوان کلی «قوه فضیلت»<sup>۱۰</sup> نامیده می‌شود. (پویمن، ۱۳۹۶، ص ۴۰۹)

---

 1. Cognitive States.

2. Moral States.

3. Certainty.

4. JTB.

5. Internalists.

6. Accessibility.

7. Evidence.

8. Externalists.

9. Epistemic Virtues.

10. Faculty Virtue.



«فضیلت» که از ماده (فضل) مشتق شده، دارای معانی چندی چون «مطلق زیادی» (ابن فارس، ۱۴۰۴ق، ج ۴، ص ۵۰۸) «زیادتر شدن از حد متوسط» (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۶۳۹) و «ضد نقص و نقیصه» (جوهری، ۱۴۱۰ق، ج ۵، ص ۱۷۹۱) است. «فضیلت» را نیز به درجه بالایی از «فضل» معنا کرده‌اند. (ابن احمد فراهیدی، ۱۴۱۰ق، ج ۷، ص ۴۳)

در حقیقت، «فضیلت» خصیصه یا کیفیت مثبتی است که به صورت ذهنی، از نظر اخلاقی یا معرفتی برتر تلقی شود، و بنابراین به عنوان شالوده قاعده و حضور اخلاقی یا معرفتی خوب ارزش‌گذاری می‌شود. فضایل شخصی ویژگی‌هایی هستند که به عنوان ارتقا دهنده عظمت جمعی و فردی ارزش‌گذاری می‌شوند. فضیلت یک الگوی فکری و رفتاری است که بر میانی رفیعی استوار است. فضیلت‌ها را می‌توان در حوزه گسترده‌تر ارزش‌ها قرار داد. هر فرد دارای هسته‌ای از ارزش‌های اساسی است که به سیستم اعتقادات و باورهایش مشارکت می‌رساند. تمامیت در کاربرد یک ارزش متضمن استمرار آن است و این استمرار یک ارزش را از اعتقادات، نظرات و ایده‌ها جدا می‌سازد. با توجه به این که در آموزه‌های دینی کمال نهایی انسان وصول به مقام قرب الهی است، در نتیجه هر فعل و صفتی که انسان را در رسیدن به این مرتبه یاری کند و سبب ارتقاء انسان در مراتب قرب پروردگاری باشد و یا زمینه را برای سیر الی الله فراهم نماید، «فضیلت» محسوب می‌شود. (مصباح یزدی، ۱۳۸۱، ص ۱۸۴)

پاره‌ای از فضیلت‌های انسانی را که مزیت‌هایی برای قوای شناختی انسان تلقی می‌گردند و بر معرفت اثر می‌گذارند فضایل شناختی می‌نامند. از دیدگاه معرفت‌شناسان فضیلت‌گرا، «فضائل عقلانی» یا «فضائل معرفتی»، روش‌ها یا عادات خوبی برای شکل‌گیری و تداوم باورها هستند. آن‌ها هادی صدق<sup>۱</sup> یا رسانای توجیه هستند؛ یعنی انسان را بر کسب و تداوم باورهای صادق مهم و اجتناب از باورهای کاذب توانا می‌سازند. از نظر آنان با مشاهدات تجربی مبتنی بر ملاک قابلیت و ثوق<sup>۲</sup> می‌توان به فضائل معرفتی دست یافت. یک باور معین، در صورتی موجه است که با خصیصه‌های فضیلتی شکل گرفته باشد. فضائل، رسانای صدق‌اند، ولی هدف آن‌ها نه رمزگشایی از حقائق است و نه به بیشترین حقائق مربوط می‌شوند، بلکه هدف آن‌ها تنها حقائق است که جنبه‌های مهم اندیشه و حیات را تبیین می‌کنند. (بوین، ۱۳۹۶، ص ۴۰۹)

1. Truth Conductive.

2. Reliability.



بنابر این، منظور محققین از فضائل معرفتی، مجموعه‌ای از ویژگی‌های اکتسابی ارزشمند و مثبت است که به طور مستمر در برخی انسان‌ها وجود داشته، و موجب شکل‌گیری معرفت صحیح و قوام آن می‌گردد.

مطالعات اولیه در نهج البلاغه نشان می‌دهد که در میان مباحث معرفت‌شناختی که توسط امیرالمؤمنین علیه السلام مطرح شده است، فضائل عقلانی یا معرفتی از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. اینک این سوال مطرح می‌شود که مهم‌ترین فضائل معرفتی مطرح شده در نهج البلاغه چیست؟ و این فضائل چه نقشی در باورها و شناخت انسان در بین قوای شناختی؛ یعنی حواس ظاهری، قلب، حافظه و عقل دارند؟ برای دستیابی به پاسخ سوال‌های مذکور، محققان با بهره‌وری از روش تحلیل محتوای کیفی، به سخنان امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه مراجعه کرده و به واکاوی و تحلیل عناصر معرفت‌شناسانه فضیلت محور می‌پردازند.

### پیشینه موضوع

با وجود آنکه از عمر معرفت‌شناسی فضیلت‌گرا زمان طولانی نمی‌گذرد اما مرور ادبیات موضوع نشان از پژوهش‌های دراز دامنه‌ای است که در این باره وجود دارد. با این حال خلاء پژوهش‌هایی که با رویکرد دینی به این مسئله پرداخته باشند مشهود است. مقاله «تأثیر فضائل و رذائل اخلاقی بر باورها و اعتقادات از دیدگاه نهج البلاغه»، ولی الله خوش طینت و دیگران، مجله پژوهش‌نامه نهج البلاغه، سال ۱۳۹۳، شماره ۸. به بررسی فضایل و رذایل اخلاقی پرداخته است. مقاله «تبیین تأثیر فضائل و رذائل بر ادراک از منظر آیات و روایات»، سید ابوالفضل نورانی، نشریه مطالعات معرفتی در دانشگاه اسلامی، سال ۱۳۹۹، دوره ۲۴، شماره ۲. نیز به رابطه فضایل و رذایل اخلاقی با ادراک پرداخته و هر دو مقاله با موضوع پژوهش ما که در حوزه معرفت‌شناسی فضیلت‌گرا و منحصر در فضایل معرفتی است و به علاوه دامنه پژوهش محدود در نهج البلاغه است کاملاً متفاوت می‌باشد. به علاوه، مقاله دوم به دلیل توسعه دامنه پژوهش به کل آیات و روایات، از روایی بالا برخوردار نیست. اثر پیش رو، با توجه به تفاوت‌های یاد شده، نوآورانه است؛ زیرا تنها محور این تحقیق «فضائل معرفتی» با استناد به نهج البلاغه است و در ضمن نقش هر فضیلت معرفتی در ارتباط با قوای شناختی مخصوص به خود از منظر نهج البلاغه مورد بررسی و تحلیل قرار می‌گیرد.

## فضائل معرفتی حواس ظاهری در نهج البلاغه

با توجه به این که حواس پنج‌گانه ظاهری یکی از مهم‌ترین راه‌های شناخت در نهج البلاغه (خطبه ۱) به شمار می‌روند، لذا بخشی از فضائل معرفتی در این کتاب به این بحث مربوط می‌شود. فضیلت معرفتی حسی به صفتی گویند که موجب برتری و امتیاز در بهره‌وری از حواس ظاهری می‌شود.

### ۱. گوش سپردن

اگر انسان بتواند با گوش و بهره‌وری از قوه شنوایی که در همه مردم وجود دارد، بر روی پیام‌های نجات بخش متمرکز شود؛ بدین معنا که ورودی گوش‌های خود را بر روی مواردی جز موقعیت‌های مطلوب خویش بندد، یا به تعبیر امیرالمؤمنین علیه السلام، گوش خود را وقف کند، می‌توان ادعا کرد که دارای یک فضیلت معرفتی حسی است. در فرازی از سخنان امام علیه السلام، در توصیف ویژگی‌های پرهیزکاران آمده که آنان گوش‌هایشان را بر علم نافع وقف کرده‌اند: «وَقَفُّوا أَسْمَاعَهُمْ عَلَى الْعِلْمِ النَّافِعِ لَهُمْ» (خطبه ۱۹۳). در حقیقت، متقین در زمان علم‌آموزی گوش خود را از مسائل غیر علمی برگرفته و صرفاً به نکات علمی اجازه ورود از طریق سمع را می‌دهند.

رابطه انسان با جهان خارج، جهان امروز و گذشته به طور عمده از طریق دو موهبت بزرگ الهی؛ یعنی چشم و گوش است، حقایق را با چشم می‌بیند، تاریخ مکتوب را با چشم می‌خواند، پیام الهی و پیشوایان دین و تجربیات بزرگان پیشین را با گوش خود می‌شنود و با این دو وسیله با همه چیز در اطراف خود ارتباط برقرار می‌کند که اگر این دو موهبت از انسان گرفته شود، چیزی برای او باقی نمی‌ماند و عقلش در حد یک کودک متوقف خواهد ماند و حتی زبان و سایر حواس در صورت سلامت این دو فعال می‌شوند. «وقف سمع» فضیلتی است که در نتیجه مراعات عدالت در نیروی شنوایی به دست می‌آید، و مراد از دانش‌های سودمند، علوم الهی است که موجب به کمال رسیدن قوای نظری و فکری و تکمیل نیروی عملی (حکمت) می‌شود. (ابن میثم بحرانی، ۱۳۹۳، ج ۳، ص ۷۵۴)

امام علیه السلام، همان‌طور که به کارگزاران خویش توصیه می‌کردند، به حرف رعیت خوب گوش کنند (نامه ۵۳)، شخصا نیز در مقام حاکم جامعه اسلامی به درخواست‌های مراجعه‌کنندگان با دقت گوش فرا می‌دادند. یکی از همین موارد، جایی است که برادر امام علیه السلام؛ عقیل در اوج فقر، مکرراً جهت دریافت کمک‌های بیشتر از بیت المال به نزد امام علیه السلام رفته و حضرت با مشاهده وی چنین



می‌فرماید: «وَاللَّهِ لَقَدْ رَأَيْتُ عَقِيلًا وَقَدْ أَمَلَقَ... عَاوَدَنِي مُؤَكَّدًا وَكَرَّرَ عَلَيَّ الْقَوْلَ مُرَدَّدًا فَأَصْغَيْتُ إِلَيْهِ سَمْعِي؛ به خدا سوگند عقیل را در نهایت بینوایی دیدم... مکرر به من مراجعه و سخنش را چند بار تکرار کرد، من خاموش بودم و به سخنانش گوش فرا می‌دادم». (خطبه ۲۲۴)

استفاده از عبارت: «أَصْغَيْتُ إِلَيْهِ سَمْعِي» حکایت از این دارد که امام عليه السلام به عنوان رهبر جامعه خود را موظف می‌دانستند که در زمان طرح درخواست‌ها شنونده خوبی برای آن‌ها باشند (خوبی، ۱۳۹۲، ج ۱۴، ص ۲۸۸) و در واقع، «گوش فرا دادن» به سخنان مردم، و تمرکز در بیانات آنان، یک فضیلت معرفتی است که حتی بر یک زمامداری و حکمرانی موفق نیز موثر است.

## ۲. نظر کردن

«دیدن» از حواس ظاهری انسان و یکی از راه‌های کسب شناخت است. اما همین مفهوم گاهی دارای قیودی می‌شود که از یک عمل عادی حسی فراتر رفته و به نوعی فضیلت تبدیل می‌شود. از این فضیلت معرفتی با واژه «نظر» در آیات و روایات تعبیر شده است. به این نکته در معاجم لغوی مشهور نیز اشاره شده است. به عنوان نمونه احمد بن فارس «نظر» را این‌گونه تعریف می‌کند: «تَأْمُلُ الشَّيْءَ وَ مُعَايِنَتُهُ». (ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۵، ص ۴۴۴) به نگاه همراه با ژرف اندیشی، شکیبایی و مکت، «نظر» گفته می‌شود. برخی نیز معنای «نظر» را گسترش داده و از سطح حواس ظاهری به رؤیت قلبی تعمیم می‌دهند: «هُوَ رُؤْيَا فِي تَعَمُّقٍ وَ تَحْقِيقٍ فِي مَوْضُوعٍ مَادِّيٍّ أَوْ مَعْنَوِيٍّ بَبَصَرٍ أَوْ بَبْصِيرَةٍ» (مصطفوی، ۱۳۸۶، ج ۱۲، ص ۱۶۶) مشتقات ماده «نظر» در نهج البلاغه بالغ بر ۱۴۰ بار در قالب‌های مختلف اسمی و فعلی به کار رفته است که در فرازهای قابل توجهی، امیرالمؤمنین عليه السلام دستور به «نظر کردن» داده‌اند. متعلقات‌های «نظر»، بنا بر فرمایش امام در نهج البلاغه عبارت‌اند از:

❖ نگاه ژرف اندیشانه در عظمت ملک خداوند: «فَانظُرْ إِلَى عِظَمِ مُلْكِ اللَّهِ فَوْقَكَ وَ قُدْرَتِهِ مِنْكَ عَلَى مَا لَا تَقْدِرُ عَلَيْهِ مِنْ نَفْسِكَ فَإِنَّ ذَلِكَ يُطَامِنُ إِلَيْكَ مِنْ طِمَاحِكَ وَ يَكْفُ عَنكَ مِنْ غَرَبِكَ وَ يَنِيءُ إِلَيْكَمَا عَرَبَ عَنكَ مِنْ عَقْلِكَ؛ به عظمت ملک خداوند بنگر که برتر از توست و بر کارهایی تواناست که تو را بر آن‌ها توانایی نیست. این نگرستن سرکشی تو را تسکین می‌دهد و تندی و سرافرازی را فرو می‌کاهد و خردی را که از تو گریخته است، به تو باز می‌گرداند» (نامه ۵۳).



امام علیه السلام نگاه به عظمت ملک خداوند و قدرت وسیع او را، سرچشمه سه اثر برای مغروران به قدرت می‌شمارد؛ آن‌ها را از مرکب غرور پیاده می‌کند، از شدت عمل آن‌ها می‌کاهد و عقل از دست رفته به سبب غفلت ناشی از غرور را به آن‌ها باز می‌گرداند. برحذر داشتن مالک اشتر توسط امام علیه السلام از غرور، به این جهت بوده که وی دچار همسان‌پنداری خود با خدا نشود؛ زیرا چیزی جز ذلت عایدش نخواهد شد. (ابن میثم بحرانی، ۱۳۹۳: ۲۴۰/۵)

❖ نگاه ژرف اندیشانه در طبیعت: «فَانظُرْ إِلَى الشَّمْسِ وَالْقَمَرِ وَالنَّبَاتِ وَالشَّجَرِ وَالْمَاءِ وَالْحَجَرِ وَ اخْتِلَافِ هَذَا اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ وَ تَفَجَّرِ هَذِهِ الْبِحَارِ وَ كَثْرَةَ هَذِهِ الْجِبَالِ وَ طُولِ هَذِهِ الْقِلَابِ وَ تَفَرُّقِ هَذِهِ اللَّغَاتِ وَ الْأَلْسُنِ الْمُخْتَلِفَاتِ فَالْوَيْلُ لِمَنْ أَنْكَرَ الْمُقَدَّرَ وَ جَحَدَ الْمُدَبَّرَ زَعَمُوا أَنَّهُمْ كَالنَّبَاتِ مَا لَهُمْ زَارِعٌ؛ پس به خورشید و ماه و درخت و آب و سنگ و آمد و شد این شب و روز و روان گشتن این دریاها و بسیاری این کوه‌ها و بلندی این قله‌ها نیک بنگر! وای بر کسانی که آفریننده و مدبر آنها را انکار کنند و چنان پندارند که گیاهانی هستند که هیچ برزگری آن‌ها را کشت نکرده است» (خطبه ۱۸۵).

امام علیه السلام آدمی را توجه می‌دهد که به حالات برخی از آفریده‌ها و آنچه ویژه هر کدام از آن‌هاست، با دقت بنگرد و در صفات، شکل‌ها، اندازه‌ها، رنگ‌ها و منافعی که از آن‌ها به دست می‌آید، بیندیشد؛ زیرا این اختلاف احوال با اشتراك در اصل جسمیت، حکایت از نیازمندی به مدبری حکیم دارد که به هر کدام آن‌چه را شایسته آن بوده، عطا فرموده و استدلال مذکور را در همه این موارد جاری ساخته است و چون جریان این احتجاج و درك این دلیل در تمام این‌ها احتیاج به يك دیدی آگاهانه و اندیشه‌ای عالمانه دارد، آن را مورد امر قرار داده و خصوصیتی که با توجه به آن‌ها، از وجود اشیای مذکور استدلال بر وجود صانع حکیم می‌شود، از شماره بیرون است، ولی برخی از آن‌ها تحت چند موضوع که حضرت علیه السلام بیان فرموده‌اند، توضیح داده می‌شود:

- خورشید و ماه و عظمت جسمانی و روشنایی و گردش‌های متعدد آن‌ها و پیامدهای این حرکت‌ها (قرآن کریم ۱۰: ۵)

- گیاهان و درخت‌ها و مواد جسمانی و اشکال و رنگ‌های مختلف و شاخ و برگ‌ها و میوه‌های گوناگون آن‌ها و سود و زیان‌های‌شان در زندگی موجودات (قرآن کریم ۱۶: ۱۱).



- آب و سنگ که اولی در نهایت نرمی و لطافت و دومی، بسیار زبر و سخت است با آن که اغلب آب از دل سنگ بیرون می‌آید (قرآن کریم: ۸۰: ۳۲ و ۲۶)

- شب و روز که چگونه پشت سر همدیگر می‌آیند و با اختلاف کوتاه و بلند می‌شوند (قرآن کریم: ۷۸: ۱۰-۱۱)

- دریا و جوش و خروش آن و منفعت‌هایی که از آن نصیب دیگران می‌شود (قرآن کریم: ۵۵: ۱۹ و ۲۲)

- ساختمان کوه‌ها و بلندی‌های آن و عرض و طول‌شان و همچنین معادن، گوهرها و فلزات و مواد قیمتی (قرآن کریم: ۳۵: ۲۷).

❖ نگاه ژرف اندیشانه در لهجه‌ها و زبان‌های متعدد و مختلف: «فَانظُرْ إِلَى ... تَقَرَّقِ هَذِهِ اللِّغَاتِ وَاللُّسُنِ الْمُخْتَلِفَاتِ؛ پس به تعدد این لغات و زبان‌های گوناگون بنگرید» (خطبه ۱۸۵).

نکته دیگر اختلاف لغات و لهجه‌ها و کثرت زبان‌هاست. با این که پدر و مادر همه یکی است، این تعدد لغات از کجا سرچشمه گرفته است و چگونه هر گروهی به زبان خاصی سخن می‌گویند؟ این یک واقعیت است که هم اکنون بیش از هزار زبان در دنیا وجود دارد. خداوند چنان استعدادی برای خلق لغات به انسان‌ها داده که هر گروهی می‌تواند برای خود زبانی ابداع کند. (قرآن کریم: ۳۰: ۲۲)

❖ نگاه ژرف اندیشانه در خلقت حیوانات بسیار کوچک: «أَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى صَغِيرِ مَا خَلَقَ كَيْفَ أَحْكَمَ خَلْقَهُ وَآتَقَنَ تَرْكِيْبَهُ وَفَلَقَ لَهُ السَّمْعَ وَالبَصَرَ وَسَوَّى لَهُ العِظْمَ وَالبَشْرَ؛ انظُرُوا إِلَى التَّمَلَّةِ فِي صِغَرِ جُنَّتِهَا وَلطَافَةِ هَيْئَتِهَا لَا تَكَادُ تُتَنَالُ بِلِحْظِ البَصَرِ وَ لَا بِمُسْتَدْرَكِ الفِكْرِ؛ نمی‌نگرند که چسان آفرینش او را استوار داشته و ترکیبش را محکم نموده برایش چشم و گوش پدید آورده و استخوان و پوست ترتیب داده است. به آن مورچه بنگرید، با جثه خرد و اندام نازکش، آن چنان خرد که نزدیک است که به گوشه چشم دیده نشود و به نیروی اندیشه، آفرینشش به تصور در نیاید» (خطبه ۱۸۵).

آفرینش این موجودات کوچک به جهت ظرافت و دقت عجیبی که در آن‌ها به کار رفته، از آفرینش موجودات عظیم مهم‌تر است. در این جا از میان موجودات کوچک به شرح جالبی درباره دو مخلوق صغیر (مورچه و ملخ) که غالباً انسان‌ها درباره آفرینش آن دو نمی‌اندیشند، اشاره شده است. نگاه سطحی به این موجودات ریز نمی‌تواند به اندازه کافی اثرگذار باشد و نیاز به نگاهی عمقی همراه



با مکث و تأمل است که این فضیلت معرفتی در هر بیننده‌ای وجود ندارد. لذا «نگاه توأم با ژرف اندیشی» می‌تواند نوعی خصیصه فضیلتی باشد که موجب استحکام و تقویت باور انسان شده و نقطه ضعف‌هایش را برطرف می‌کند، همان‌طور که در کلام امام علیه السلام برطرف شدن سستی و قصور عقل از آثار مطلوب نظر در عظمت الهی برشمرده شده است: «بِفِيءِ اِيَّتِكَ بِمَا عَرَبَ عَنْكَ مِنْ عَقْلِكَ» (نامه ۵۳).

### فضائل معرفتی حافظه در نهج البلاغه

در نهج البلاغه «حافظه» نیز در زمره راه‌های شناخت قرار گرفته است (نامه ۳۱). بخشی از فضائل معرفتی به حافظه مربوط می‌شود:

#### ۱. حضور ذهن و تمرکز بر محفوظات

«حافظه» دارای دو نوع عملکرد است: ۱. چیزی را که قبلاً از طریق حواس ظاهری؛ به عنوان راه مستقل شناخت، اما در حکم یک معبر و ممر، به دست آورده، دوباره یادآوری می‌کند. در این معنا، حافظه یک راه شناخت عمومی است و فضیلت به شمار نمی‌رود، ۲. حفظ و نگاهداری معارف و اعتقادات حق در درون جان و تمرکز بر آنها (راغب اصفهانی، ۴۱۲ ق، ص ۱۷۹) که این نوع عملکرد، فضیلت معرفتی به شمار می‌رود؛ زیرا دارنده این فضیلت، توجه به طریقی خاص نموده، و به هدف در زمان حال معطوف گشته است. لذا حفظ و نگاهداری معارف نجات بخش و تمرکز بر آنها، کار هر ذهنی نیست و نیازمند نوعی فعالیت فراتر از حالت عادی است.

این فضیلت عقلانی یا معرفتی از دیدگاه امام علیه السلام می‌تواند در برخی انسان‌ها به ویژه رهبران آسمانی ظهور پیدا کند، به عنوان نمونه می‌توان به آن‌جا اشاره کرد که امام علیه السلام به دنبال پیش بینی حوادث سخت که در آینده دامن مسلمین را می‌گیرد، طرق دور ماندن از آن را به اصحابش تعلیم می‌دهد. نخست برای جلب توجه آنان فریاد می‌زند، مذاهب و روش‌های گمراه کننده آنان را به کجا می‌برد؟ و چگونه آنان را منحرف می‌سازد؟ این معلّم و رهبر آسمانی مخاطبین خود را از خواب غفلت بیدار و آماده شنیدن سخنان حق نموده، آن‌ها را متوجه مسأله مرگ می‌کند، سپس توصیه می‌کند، به سخنان پیشوای الهی خود گوش فرا دهند و دل‌های خود را نزد او حاضر سازند. در ادامه برای جلب توجه مردم به اندرزها و هشدارها می‌افزاید، رهبر باید برای پیروانش صادقانه سخن گوید، و



آن‌ها را متمرکز ساخته، و محتوای ذهن خویش را حاضر کند: «فَاسْتَمِعُوا مِنْ رَبِّانِيكُمْ وَأَخْضِرُوا قُلُوبَكُمْ وَاسْتَيْقِظُوا إِنْ هَتَفَ بِكُمْ وَ لِيُصَدِّقَ رَأْدُ أَهْلِهِ وَ لِيَجْمَعَ شَمْلَهُ وَ لِيُحْضِرَ ذَهْنَهُ فَلَقَدْ فَلَقَ لَكُمْ الْأَمْرَ فَلَقَ الْخَرَزَةَ وَ قَرَفَهُ قَرَفَ الصَّمْغَةِ وَ لِيُحْضِرَ ذَهْنَهُ؛ مردم! به سخن عالم خداشناس خود گوش فرا دهید، دل‌های خود را در پیشگاه او حاضر کنید و با فریادهای او بیدار شوید، رهبر جامعه باید با مردم به راستی سخن گفته و پراکندگی مردم را به وحدت تبدیل کند، پراکندگی کار و افکار خود را جمع نماید، و ذهنش را آماده سازد. پیشوای شما چنان واقعیت‌ها را برای شما شکافت چونان شکافتن مهره‌های ظریف، و حقیقت را از باطل چون شیر درختی که از بدنه آن خارج شود، بیرون کشید. (خطبه ۱۰۸) در این فراز، مردم ابتدا به استماع سخن پیشوای خود دعوت می‌شوند؛ چرا که نتیجه این عمل حضور قلب و استیقاظ است. رهبر نیز وظیفه دارد افکار خود را متمرکز نموده و حضور ذهن داشته باشد.

## ۲. قدرت ضبط و نگه دارندگی قوی

داشتن ذهن باز و ضابط از دیگر فضائل معرفتی است. از این معنا در نهج البلاغه با «وعی» تعبیر شده است. اصل «وعی» ضمیمه کردن چیزی است، به گونه‌ای که شیء مورد نظر در جای درست قرار گیرد، یا به تعبیری جا بیفتد، به شکلی که فراموش نشود، گویا شیء در این حالت در ذهن حبس می‌شود، و این همان معنای ضبط است؛ زیرا بر لزوم و عدم مفارقت دلالت می‌کند (ابن احمد فراهیدی، ۱۴۱۰ق، ج ۷، ص ۲۳) مثلاً وقتی گفته می‌شود: «وَعَيْتُ الْعِلْمَ»؛ یعنی علم را در ذهنم جای گذاری کردم، به گونه‌ای که ذهن به ظرف و علم به مظروفی که در ظرف قرار گرفته تشبیه می‌شود. (ابن فارس، ۱۴۰۴ق، ج ۶، ص ۱۲۴؛ مصطفوی، ۱۳۸۶، ج ۱۳، ص ۱۵۱؛ ابن احمد فراهیدی، ۱۴۱۰، ج ۲، ص ۲۷۲) امیرالمؤمنین علیه السلام در فرازی در همین مورد می‌فرماید: «رَحِمَ اللَّهُ امْرَأً سَمِعَ حُكْمًا فَوَعَى؛ رحمت خداوند بهره کسی باد که سخنی حکمت آمیز بشنود و آن را نیک دریابد». (خطبه ۷۶)

«حُكْم» اینجا به معنای حکمت است؛ یعنی حکمت‌های الهی را بشنود و آن‌ها را برای عمل به خاطر بسپارد. امام علیه السلام برای شنونده حکمت حق و فرا گیرنده آن دعا کرده است؛ این دعا به منزله امر به تعلیم و تعلم است و یاد گرفتن و یاد دادن را الزامی می‌سازد. عبارت «وعاها»؛ یعنی چنان که به



او القاء شده است، آن را بفهمد. (ابن میثم بحرانی، ۱۳۹۳، ج ۲، ص ۴۴۹) در قرآن نیز به این فضیلت معرفتی اشاره شده است: «لِنَجْعَلَهَا لَكُمْ تَذْكِرَةً وَتَعِيَهَا أذُنٌ وَاعِيَةٌ؛ تا آن را برای شما مایه تذکری گردانیم و گوش‌های شنوا آن را نگاه دارد». (قرآن کریم ۶۹: ۱۲)

مراد از «أذُنٌ وَاعِيَةٌ» در آیه، وجود امیرالمؤمنین علیه السلام است. رسول خدا صلی الله علیه و آله به ایشان فرمود که مأمور است به وی تعلیم دهد و به او نزدیک باشد و از وی دور نگردد و حق اوست که آن‌چه به وی تعلیم می‌دهد، فراگیرد. سپس این آیه نازل گردید (طبری، ۱۳۵۶، ج ۶، ص ۳۸) و موقع نزول آیه، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «خدایا آن گوش‌ی که باید این حقایق را در خود جمع نماید، گوش علی قرار بده» (طوسی، بی‌تا، ج ۹، ص ۱۱۴) و امام علیه السلام فرمود، بعد از آن هیچ موضوعی را فراموش نمی‌کرد و هیچ حقایقی از آن‌چه پیامبر صلی الله علیه و آله به وی تعلیم می‌داد، از یاد نمی‌برد. (طبرسی، ۱۳۹۰، ج ۹، ص ۷۸) گرچه، آیه در شأن امام علیه السلام نازل شده، اما با استناد به فرمایش ایشان در نهج البلاغه، می‌توان فهمید که نه تنها ضبط پیام‌ها یک فضیلت معرفتی است، بلکه این ویژگی می‌تواند در هر انسانی وجود داشته باشد، مشروط بر آن که حکمت بر آن سبقت گرفته باشد.

#### فضائل معرفتی قوه عقل در نهج البلاغه

از دیگر روش‌های شناخت در نهج البلاغه بهره‌وری از «عقل» است. از نظر امام علیه السلام به مجموعه فرآیند «تفکر» و «استدلالات عقلی»، «تعقل» گفته می‌شود و تعقل نیز حاصل عملکرد عقل است. به «فکر» و «تفکر» در فرازهای متعددی از نهج البلاغه اشاره شده (خطبه ۱). این بخش به فضائل معرفتی مبتنی بر عقل اختصاص دارد:

##### ۱. تدبیر

«تدبیر» نیز از نظر امام علیه السلام فضیلت معرفتی است. در لغت، به «تفکر همراه با عاقبت‌نگری»، «تدبیر» گفته می‌شود. (مصطفوی، ۱۳۸۶، ج ۳، ص ۱۷۶) شرط تدبیر آن است که انسان در ابتدا، چیزی را از طریق حواس ظاهری شناسایی کند، مانند «تدبیر در احوال گذشتگان»: «وَ تَدَبَّرُوا أَحْوَالَ الْمَاضِيْنَ مِنَ الْمُؤْمِنِيْنَ قَبْلَكُمْ كَيْفَ كَانُوا فِي حَالِ التَّمْحِيصِ وَ الْبَلَاءِ؛ و در احوالات مؤمنان پیشین‌اندیشه کنید، که چگونه در حال آزمایش به سر بردند، آیا بیش از همه مشکلات بر دوش آنها نبود...» (خطبه ۱۹۲).



صرف دیدن آثار پیشینیان یا شنیدن سرگذشت آن‌ها نمی‌تواند به حد کافی مفید باشد، بلکه تفکر در عاقبت گذشتگان باید مایه عبرت‌گیری شود؛ (خوبی، ۱۳۹۲، ج ۱۱، ص ۳۵۵) زیرا وقایع تاریخی تکرار می‌شود و انسانی که با بهره‌گیری از فضیلت تدبیر در احوال آنان اندیشیده باشد، در مصائب مشابه گرفتار نخواهد شد. (ابن میثم بحرانی، ۱۳۹۳، ج ۴، ص ۴۹۹) لذا هر دیدن یا شنیدنی نمی‌تواند فضیلت محسوب شود، بلکه باید با تفکر و مأل اندیشی همراه شود تا نوعی فضیلت معرفتی به شمار آید. در جایی دیگر امام علیه السلام می‌فرماید: «الْمُؤْمِنُ إِذَا أَرَادَ أَنْ يَتَكَلَّمَ بِكَلَامٍ تَدَبَّرَهُ فِي نَفْسِهِ فَإِنْ كَانَ خَيْرًا أَبْدَاهُ وَإِنْ كَانَ شَرًّا وَارَاهُ؛ مؤمن هنگامی که آهنگ گفتن کند، نخست در درون خود در آن بیندیشد، اگر نیک بود، بر زبان آورد و اگر بد بود، پنهانش دارد». (خطبه ۱۷۶)

این‌جا کنایه لطیفی وجود دارد، برای بیان این معنا که مؤمن اول می‌اندیشد، سپس سخن می‌گوید. طبق سخن امام علیه السلام، «تدبیر» حالتی نفسانی است که نوعی سیر درونی به شمار می‌رود؛ زیرا مسأله‌ای که هنوز اتفاق نیفتاده، وارد این سیر درونی در مؤمن گشته و فراز و نشیب و عاقبت آن سنجیده می‌شود. «تدبیر» یک توانمندی شناختاری قابل اعتماد برای فاعل شناسا به شمار می‌رود که عامل دستیابی به صدق بوده و باورهای حاصل از آن صادق و معرفت خواهد بود. در کلام امام علیه السلام مؤمن به عنوان فاعل شناسا، از تدبیر به عنوان یک فضیلت معرفتی بهره برده و با توسل به آن به شناخت خیر و شر در امور می‌رسد. از دیدگاه امام علیه السلام شریعت اسلام می‌تواند سرچشمه «تدبیر» باشد: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي شَرَعَ الْإِسْلَامَ ... فَجَعَلَهُ ... بُنْيَانًا لِمَنْ تَدَبَّرَ؛ خدای را سپاس که اسلام را تشریح کرد ... سپس آن را برای کسانی که تدبیر کنند، سرچشمه عقل قرار داد». (خطبه ۱۰۶)

با گرایش به اسلام و پذیرش عقائد و عمل به دستورات آن می‌توان با عالی‌ترین واقعیات ارتباط برقرار نموده و به «فهم برین» که همان دریافت عالی‌تر درباره واقعیات است، نائل گردید. محرومیت از فهم برین به منزله محرومیت از اشراف عالی بر واقعیات است، اما مراد از «فهم برین» دریافت حدسی یا استشمام یک واقعیت به وسیله یک روشنایی خاص است، بدون این‌که یک تفکر منطقی یا جریان قانونی در مغز انسان وجود داشته باشد. هیچ‌یک از حدس و استشمام، هرگز بدون علت در مغز آدمی بروز نمی‌کند و حتما علتی به وجود می‌آید که آن دو پدیده در مغز آدمی پدیدار می‌گردند؛ زیرا آن دو از قانون علیت برکنار نیستند و آنچه که آن دو را از دیگر انواع درک و دریافت متمایز می‌سازد، این



است که یا سرعت انتقال از مقدمه به مقصد در هنگام حدس به قدری زیاد است که انسان احساس نمی‌کند که از مقدمات متعددی عبور کرده و به نتیجه (مقصد) رسیده و یا ممکن است خداوند متعال در مغز آدمی نیروئی قرار داده که به وسیله آن بدون حرکت از مسیر با ورود به مقدمه یا دریافت آن، مقصد را در می‌یابد. اما «استشمام» عبارت است از دریافت واقعی، مانند دریافت عینی آن، از اموری که مغزهای معمولی نمی‌تواند آن واقعیت را از چنان اموری دریافت نمایند. نسبت «فهم برین» به مبادی و حقائق کلی عالم هستی، نسبت حدس و استشمام است، به واقعیات معمولی که آدمی در زندگی با آن‌ها ارتباط برقرار می‌کند. «فهم برین» فقط از معرفت مقرون به عمل به وجود می‌آید. این هدایت به وسیله معرفتی والاتر از معارف معمولی و رسمی به دست می‌آید؛ زیرا خداوند عوامل علم و معرفت معمولی را در اختیار همگان قرار داده است. آن معرفت والا که در نتیجه مجاهدت‌ها به وجود می‌آید و هدایت خداوندی را به ارمغان می‌آورد، همان فروغ فهم برین است که تعبیر نور (قرآن کریم ۲۴: ۳۵) هم درباره آن وارد شده است. (جعفری، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۱۱۳) لذا «تدبر» به عنوان یک فضیلت معرفتی محصول اعتقاد راسخ به اسلام و عمل به آموزه‌های آن است.

## ۲. هوش و ذکاوت

هر چند، ژنتیک نقش زیادی در تعیین میزان هوش افراد دارد، اما عوامل محیطی یا آموزش‌های خانواده نیز می‌تواند تاثیر بسزایی در اکتساب آن داشته باشد. به لحاظ همین جنبه اکتسابی بودن هوش، می‌توان آن را فضیلت معرفتی دانست. از «هوش» در عربی تعبیر به «ذکاوت» یا «فطنه» می‌شود: «الْفُطْنَةُ تَدُلُّ عَلَى ذَكَاةٍ وَ عِلْمٍ بِشَيْءٍ؛ فُطْنُهُ بِرِ ذَكَاوَتِهِ وَ عِلْمُهُ بِشَيْءٍ دَلَالَةٌ عَلَى ذَكَاةٍ» (ابن فارس، ۱۴۰۴ق، ج ۴، ص ۵۱۰) در تعریف «ذکاوت» نیز چنین آورده‌اند: «الذَّكَاؤُ سُرْعَةُ الْفُطْنَةِ» (ابن فارس، ج ۲، ص ۳۵۸) در نتیجه، از هوش می‌توان به «سرعت در یادگیری» و «ادراک نافذ» تعبیر کرد. از نظر امام علیه السلام، انسان در حالت احتضار چنان گرفتار سکرات مرگ می‌شود که این ویژگی از او سلب می‌گردد و قدرت فهم امور و سرعت انتقال آن (خوبی، ۱۳۹۲، ج ۱۴، ص ۲۳۴) از دست می‌رود: «تَحَيَّرَتْ نَوَافِدُ فُطْنَتِهِ» (خطبه ۲۲۱)

در فرازی دیگر، امام علیه السلام وقتی در مقام بیان اوصاف پروردگار متعال برمی‌آید، برای این که نشان دهد هوش می‌تواند از فضائل عقلانی آدمی باشد، این گونه عرضه می‌دارد: «الَّذِي لَا يُدْرِكُهُ



بُعْدُ الْهِمَمِ وَلَا يَتَأَلَّهُ غَوْضُ الْفِطَنِ؛ خداوندی که همت‌های دور پرواز آدمیان از درك ذات او و احاطه به مقام شامخ نارسا و حوزه‌اعلای ربوبیتش از نفوذ هوشیاری هوشیاران به دور است. (خطبه ۱) منظور امام علیه السلام این است که نیروهای عقلانی و احساسی در هر عظمت و امتیازی که باشد و هوشیاری و حدس و قدرت استدلال آدمی هر اندازه هم که گسترده و نافذ باشد؛ چون با وسایل مبتنی بر کمیت‌ها و کیفیت‌های برگرفته از قلمرو حس و طبیعت صورت می‌گیرد، توانائی راهیابی به آن مقام الهی را نخواهد داشت. (جعفری، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۱۰) همان‌طور که مشاهده می‌شود، برخی از شارحان نهج البلاغه از «فطنه» دقیقاً تعبیر به «هوش» کرده‌اند؛ یعنی حتی انسان‌هایی که از این ویژگی برخوردارند، چه به صورت جلی و ذاتی، و چه به شکل اکتسابی، قدرت رسیدن به ذات حق و درك آن را ندارند. از سویی، در کلام امیرالمؤمنین علیه السلام، مؤمن زیرک، باهوش و بیم‌ناک معرفی شده است. (مجلسی، بی‌تا، ج ۶۴، ص ۳۰۷) این فرمایش می‌تواند علاوه بر بیان اوصاف مطلوب و پسندیده مؤمن، بر جنبه اکتسابی بودن هوش نیز دلالت کند؛ زیرا هر مؤمنی لزوماً از لحاظ ژنتیکی باهوش نیست و می‌تواند از طریق برخی آموزش‌ها آن را به دست آورد. در این صورت قادر خواهد بود از نوعی فضیلت معرفتی بهره‌مند شود.

### ۳. فراخوان عقل و تمرکز بر ابعاد مسأله

یکی دیگر از فضیلت‌های شناختی عقل، احضار ذهن یا احضار عقل است. این عبارت به معنای نشان‌دادن امری به عقل و هدایت ذهن به آن امر با توجه و عنایت خاص است. این مسأله به معنای نوعی جمعیت خاطر و تمرکز بر زوایای مختلف یک امر است. شارحان و مترجمان نهج البلاغه عمدتاً آن را به معنای به کار بستن عقل و تفکر فهمیده‌اند، در حالی احضار عقل بخشی از عملیات عقلی است که با تمرکز بر ابعاد مختلف یک موضوع به دست می‌آید: «گفتم: آیا برای فهم معانی آیاتی که می‌خوانم یا بر من می‌خوانند کمکی هم بگیرم؟ گفت: با فراخوان عقل (تمرکز ذهنی) است که می‌فهمی و به یاد می‌آوری». (المحاسبی، ۱۹۷۱)

چنانکه در خطبه ۱۰۸ مشاهده شد، امام علی علیه السلام می‌فرمایند در هر جامعه‌ای، رهبر از یک سو، باید واقعیت‌ها را برای مردم بگوید و از سوی دیگر، افکار، یا نیروهای خود را جمع کند و سامان و نظام دهد و از سوی سوم، فکر خود را متمرکز ساخته و برنامه‌ریزی دقیق کند: «فاسْتَمِعُوا مِنْ



رَبَانِيكُمْ وَ أَحْضِرُوا قُلُوبَكُمْ وَ اسْتَيْفِظُوا إِنْ هَتَفَ بِكُمْ وَ لِيُصَدِّقَ رَائِدُ أَهْلِهِ وَ لِيَجْمَعَ شَمْلَهُ وَ لِيُحْضِرَ ذِهْنَهُ فَلَقَدْ فَلَقَ لَكُمْ الْأَمْرَ فَلَقَ الْخَرَزَةَ وَ قَرَفَهُ قَرَفَ الصَّمْعَةِ وَ لِيُحْضِرَ ذِهْنَهُ» و در خطبه ۱۵۴ فرمودند: «فَلْيُصَدِّقْ رَائِدُ أَهْلِهِ وَ لِيُحْضِرَ عَقْلَهُ وَ لِيَكُنْ مِنْ أَبْنَاءِ الْآخِرَةِ، فَإِنَّهُ مِنْهَا قَدِيمٌ وَ إِلَيْهَا يَنْقَلِبُ». طلایه‌دار یک جامعه این قانون را باید بداند که ذهن آدمی با هرگونه شرائط آماده درک همه چیز نیست، لذا هنگامی که یک مدیر خردمند و با وجدان، رویاروی مسأله‌ای قرار می‌گیرد تا آخرین درجه باید بکوشد و از نیروهای ابتکاری و عقلی خود استفاده کند و به استعداد و نبوغ خود مغرور نگردد که چه بسا خسارات خودخواهی تا نابودی مجموعه تحت مدیریت و مدیر پیش می‌رود (جعفری، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۱۷۸) و باید با تمرکز کامل بر مسأله و نگرش به اطراف آن، به حل آن اقدام کند و موید این ادعا رجوع ضمیر «ذهنه» در کلام امام به پیشوای جامعه است. همین تمرکز فکری و احضار ذهن می‌تواند فضیلت معرفتی باشد.

#### ۴. تجربه اندوزی و عبرت آموزی

«مُجَرَّبٌ» به کسی گفته می‌شود که در جنگ‌ها و شدائد فرسوده شده و در اثر همین ابتلاء، به شناختی فراتر از دیگران دست یافته باشد. (ابن احمد فراهیدی، ۱۴۱۰ق، ج ۶، ص ۱۱۲) و در اصطلاح، «تجربه» با عنایت به بخش «مجربات» در منطق، حالتی است که در اثر مشاهده، تکرار زیاد مشاهده و تحقق قیاس خفی برای انسان حاصل می‌گردد. (مجتهد خراسانی، ۱۳۸۲، ص ۲۶۰) در واقع، بعد از تکرار زیاد مشاهدات، قیاس خفی در ذهن شکل گرفته، و در پی آن تجربه در انسان پدید می‌آید. از منظر امیرمؤمنان علیه السلام، «تجربه» با گذشت زمان حاصل می‌گردد: «الْأَيَّامُ تُفِيدُ التَّجَارِبَ» (تمیمی آمدی، ۱۳۷۹، ح ۳۷۶) و دانشی اکتسابی و جدید است: «التَّجَارِبُ عِلْمٌ مُسْتَفَادٌ» (تمیمی آمدی، ۱۳۷۹، ح ۱۰۳۶) و «فِي التَّجَارِبِ عِلْمٌ مُسْتَأْنَفٌ» (تمیمی آمدی، ۱۳۷۹، ح ۱۷۷۳). از دیدگاه امام، تجربه مایه زیادت عقل است: «التَّجْرِبَةُ زِيَادَةٌ فِي الْعَقْلِ» (تمیمی آمدی، ۱۳۷۹، ح ۱۷۱۷) و به فرزندشان بهره گرفتن از تجارب پیشینیان را توصیه می‌فرمایند (نامه ۳۱)؛ زیرا تجربه موجب عبرت آموزی می‌شود: «التَّجْرِبَةُ تُثْمِرُ الْأَعْتِبَارَ» (تمیمی آمدی، ۱۳۷۹، ح ۱۱۰۴). «عبرت» نیز حالتی است که در آن معرفت ظاهری و محسوس، سبب درک معرفت باطنی و



غیر محسوس می‌گردد و انسان از امور مشهود به امور نامشهود منتقل می‌شود. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۳۲۰) با توجه به این نکات، تجربه می‌تواند نوعی فضیلت معرفتی به شمار رود. امام علیه السلام در جایی از نهج البلاغه، وجهی از تباین خالق و مخلوق را در آن می‌داند که خداوند همانند انسان‌ها نیست که بر اثر تجربه‌هایی که از رویدادهای زمانه‌ها به دست می‌آورند، به شناخت و توانایی‌های جدیدی نایل آید: «الْمُنْشِيُّ أَصْنَافَ الْأَشْيَاءِ بِلَا رَوِيَّةٍ فِكْرٍ... وَلَا تَجْرِبَةٍ أَفَادَهَا مِنْ حَوَادِثِ الدُّهُورِ؛ خداوندی که اصناف موجودات را بیافرید، بی‌اندیشه‌ای که به کار دارد... و بدون تجربتی که با گذشت زمان حاصل کرده باشد» (خطبه ۹۱).

در نتیجه «تجربه»، نه تنها ویژگی مخلوق است، بلکه چیزی فراتر از یک منبع شناخت عمومی است. با این که در کلام امام علیه السلام به برخی منابع شناخت مثل «فکر» اشاره شده که می‌تواند در اختیار همگان باشد: «فَمَثَلْتُ إِنْسَانًا ذَا أَذْهَانٍ يَجِيلُهَا وَ فِكْرٍ يَتَصَرَّفُ بِهَا» (خطبه ۱). ولی «تجربه» مرهون «سختی کشیدن و مبتلا شدن در حوادث روزگار» و «گذشت زمان و تکرار عمل» است؛ به همین دلیل همگانی نیست. این ادعا زمانی تقویت می‌شود که امام علیه السلام در پاسخ به درخواست عُمر برای شرکت در جنگ او را نهی کرده و می‌فرماید، شخصی با تجربه و جنگ آزموده را به جای خود اعزام نماید (خطبه ۱۳۴) یا این که امام علیه السلام به مالک اشتر توصیه می‌کند که کارگزاران دولتی را از میان مردمی با تجربه و با حیا انتخاب کند (نامه ۵۳). امام علیه السلام، حفظ تجارب را از توفیقات انسان می‌داند (حکمت ۲۱۱) و شکی نیست که توفیقات نصیب هر انسانی نمی‌شود.

### فضیلت معرفتی قلب در نهج البلاغه

از نظر نهج البلاغه، وجدان بیدار یک فضیلت معرفتی برای قلب است:

#### وجدان بیدار و یقظه

«وجدان» را آگاهی شخص از شخصیت و درون خود تعریف کرده‌اند که عاملی برای شناخت مسائل و جوانب مربوط به حیات اوست. بر این اساس وجدان يك درك باطنی است و بدون آموزش حاصل شده است. وجدان امری فطری و ذاتی است؛ زیرا در همه انسان‌ها اعم از متدین و غیرمتدین دیده می‌شود (طیب، ۱۳۷۸، ج ۱۳، ص ۲۳۱؛ مطهری، ۱۳۸۸، ص ۵۵). اما وجدان بیدار در هر کسی وجود ندارد. از



«وجدان بیدار» در سخن امام تعبیر به «واعظ درونی» شده: «مَنْ لَمْ يَحِضْ عَلَي نَفْسِهِ حَتَّى يَكُونَ لَهُ مِنْهَا وَاعِظٌ وَزَاجِرٌ لَمْ يَكُنْ لَهُ مِنْ غَيْرِهَا زَاجِرٌ وَلَا وَاعِظٌ؛ کسی که برای او واعظ و اندرزدهی از درون نباشد، (که او را از کارهای زشت باز دارد) هرگز برای چنین شخصی، پند دادن و نصیحت کردن از خارج سودمند نخواهد افتاد، و گفتار دیگران درباره او مؤثر واقع نخواهد شد» (خطبه ۹۰).

از دیدگاه امیرالمؤمنین علیه السلام، هدایت باید از درون جان انسان سرچشمه بگیرد و تا زمینه‌های درون ذات، آماده نباشد، سخنان واعظ برون، تأثیر نخواهد کرد. لذا نخست باید انسان تصمیم بر احیای وجدانش بگیرد و امدادهای الهی به سراغش بیاید، تا واعظ درون بر کرسی وعظ بنشیند و غوغای نفس خاموش گردد و صدایش به گوش جان برسد و انسان آماده پذیرش سخنان پیام آوران حق شود. (خوبی، ۱۳۹۲، ج ۶، ص ۲۸۰) قرآن نیز در این باره فرموده: «وَلِكِنَّ اللَّهَ حَبَّ إِلَيْكُمْ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرَّهَ إِلَيْكُمْ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ أُولَئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ؛ خدا ایمان را برای شما دوست‌داشتنی گردانید و آن را در دل‌های شما بیاراست و کفر و پلیدکاری و سرکشی را در نظرتان ناخوشایند ساخت. آنان ره یافتگان‌اند» (قرآن کریم ۴۹: ۷).

خدا در وجود بشر، رغبت و علاقه به ایمان و عشق به حق را نهاده و آن را محبوب او ساخته، و گناه را منفور گردانیده است. خداوند، نه تنها حس خداشناسی را به انسان‌ها مرحمت فرموده و سرشت‌شان را با اعتقاد به مبدأ آمیخته، بلکه دل‌های آنان را به آن دسته از خوبی‌ها نیز که بدون مریی، از درون خویش به آن‌ها الهام می‌شود، آراسته، و چنین معنای گسترده‌ای را می‌توان از جمله «حَبَّ إِلَيْكُمْ الْإِيمَانَ» استفاده نمود؛ زیرا در جمله دوم، علاوه بر انزجار از کفر، انزجار از فسق و عصیان نیز فطری معرفی شده است؛ لذا، مقصود از محبوب گردانیدن ایمان، تنها خداشناسی نیست، بلکه علاوه بر آن، سرشت انسان‌ها با یک سلسله سجایای اخلاقی به هم آمیخته است، و روح آدمیان به طور ناخودآگاه، به سوی آن‌ها کشیده می‌شود. پس لازمه داشتن وجدان بیدار، فطرت بیدار است و وجود فطرت و وجدان بیدار مایه رشد آدمی خواهد بود. (طباطبایی، بی‌تا، ج ۱۸، ص ۴۷۶)

از طرفی، به نظر می‌رسد «یقظه» از نتایج وجدان بیدار باشد. در تعریف آن گفته شده: «الیقظه هو الانتباه و التوجه؛ یقظه همان بیدار شدن و توجه است» (مصطفوی، ۱۳۸۶، ج ۱۴، ص ۲۶۲؛ ابن احمد فراهیدی، ۱۴۱۰ ق، ج ۵، ص ۲۰۰) امام علیه السلام برای بیدار شدن و تنبه مخاطبانش، آن‌ها را مورد

سؤال قرار داده و توییح می‌کند: «مَا جَرَّأكَ عَلَى ذَنْبِكَ... أَمَا مِنْ دَائِكَ بُلُولٌ أَمْ لَيْسَ مِنْ ذَوَمَتِكَ يَغْظَةُ؟» چه چیز تو را بر گناه جرأت داده... آیا بیماری تو را درمان نیست و خواب زدگی تو بیداری ندارد؟» (خطبه ۲۲۳) در فرازی دیگر صریحا مخاطب را مامور به بیداری و خروج از غفلت می‌کند: «فَأَفِقْ أَيُّهَا السَّامِعُ مِنْ سَكْرَتِكَ وَاسْتَيْقِظْ مِنْ غَفْلَتِكَ... وَأَنْعِمِ الْفِكْرَ...» ای آن که سخن مرا می‌شنوی، از مستی‌ات به هوش آی و از خواب گران غفلت بیدار شو... و نیک بیندیش» (خطبه ۱۵۳)

از سخنان امیرمؤمنان علیه السلام این گونه استنباط می‌شود که همه انسان‌ها از قوه شنیدن برخوردار هستند، اما همه شنوندگان هوشیار و بیدار نیستند و در امور، نیک نمی‌اندیشند. استعمال واژگانی چون «سکرت» و «غفلت» در کنار «إفاقه» و «يقظه» در کلام امام علیه السلام نشان دهنده این حقیقت است. (ابن میثم بحرانی، ۱۳۹۳، ج ۴، ص ۱۱۱) وجه امتیاز «وجدان بیدار» و «يقظه» آن است که می‌توانند فکر انسان را فعال کرده و او را وادار به تفکر نیکو کنند. (خوبی، ۱۳۹۲، ج ۱۴، ص ۲۷۰) شایان ذکر است که «يقظه» اولین قدم در سلوک معنوی و قرار گرفتن انسان در مسیر کسب معرفت است. (خمینی رحمته الله، ۱۳۹۱، ص ۵۱)

#### بازتاب فضیلت‌های عقلانی بر فرآورده‌های شناخت

داشتن فضیلت‌های عقلانی تأثیرات مهمی بر شناخت و معرفت انسان دارد. بصیرت فرآورده قلب سلیم و متصف به فضایل است. «بصیرت» به معنای شناخت حقیقت و قدرت درک صحیح امور است. (ابن احمد فراهیدی، ۱۴۱۰ ق، ج ۷، ص ۱۱۷) از دیدگاه امیرالمؤمنین علیه السلام انسان بصیر نشانه‌هایی دارد: «الْبَصِيرُ مَنْ سَمِعَ فَتَفَكَّرَ وَنَظَرَ فَأَبْصَرَ وَانْتَفَعَ بِالْعِبَرِ ثُمَّ سَلَكَ جَدًّا وَاضِحًا يَتَجَنَّبُ فِيهِ الصَّرْعَةَ فِي الْمَهَاوِي وَ الصَّلَالَ فِي الْمَعَاوِي وَلَا يُعِينُ عَلَى نَفْسِهِ الْغَوَاةَ بِنَعْسِنِ فِي حَقِّ أَوْ تَحْرِيفِ فِي نُطْقِ أَوْ تَخَوُّفِ مِنْ صِدْقِ؛ اهل بصیرت کسی است که بشنود و بیندیشد و بنگرد و ببیند و از حوادث عبرت گیرد، سپس به راهی روشن قدم نهد. از فرو غلطیدن در پرتگاه‌ها و گم شدن در کوره راه‌ها دوری گزیند، و با اعمالی چون به بیراهه رفتن و در سخن حق تحریف نمودن و از گفتن حقیقت ترسیدن، گمراهان را بر زیان خویش یاری نکند» (خطبه ۱۵۳)

در واقع، شخص بصیر دارای تفکر انتقادی حاصل از ترکیب حس ظاهر و تامل است. مرحله اول تفکر انتقادی، استفاده از دو حس ظاهری شنیدن و دیدن است، اما اگر تفکر به فعالیت این دو حس اضافه شود، به گونه‌ای که مایه عبرت گردد، و قدرت تجزیه و تحلیل، استدلال و پیش بینی



منطقی را در انسان فعال سازد تا نیروی تشخیص و تمایز پیدا کند، یک تفکر انتقادی شکل می‌گیرد. (خویی، ۱۳۹۲، ج ۹، ص ۲۱۰) در بیان اهمیت این فضیلت معرفتی، همین بس که امام علیه السلام از دست دادن چشم ظاهری را آسان‌تر از چشم باطنی (بصیرت) می‌داند: «فَقَدْ أَبْصَرَ أَهْوَنُ مِنْ فِقْدَانِ الْبَصِيرَةِ» (تمیمی آمدی، ۱۳۷۹، ج ۴، ص ۴۱۳)، و به فرموده ایشان آن‌که بصیرت و بینش نداشته باشد، رأی او، نادرست و بی‌ارزش است. (تمیمی آمدی، ۱۳۷۹، ج ۱، ص ۲۹) اهل بصیرت با امداد نیروی قدسی که به آن‌ها عطا شده، می‌شنوند؛ می‌اندیشند؛ نگاه می‌کنند؛ می‌بینند و از عبرت‌ها، بهره می‌گیرند و آن‌گاه راه‌های روشنی را می‌پیمایند و بدین ترتیب، از افتادن در لغزش‌گاه‌ها در امان می‌مانند (ابن ابی الحدید، بی‌تا، ج ۹، ص ۱۵۸)

اهمیت روشن‌بینی و درک درست از شرایط و فضاها به گونه‌ای است که قرآن یکی از ویژگی‌های فرستادگان خدا و پیروانش را داشتن بینش صحیح از رفتارها و کردارها می‌داند (قرآن کریم ۱۲: ۱۰۹). بصیرت و بینش درونی، نوری است که شخص با آن، در میان مردم، زندگی می‌کند: «وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ» (قرآن کریم ۶: ۱۲۲). انسان به واسطه بصیرت، راه را از بی‌راهه باز می‌شناسد و در گرفتن اطلاعات، درست‌گزینی می‌کند و در ارائه نظر، درست‌گویی می‌کند.

حکمت در منظومه معرفت‌شناسی دینی، مهم‌ترین و نهایی‌ترین فرآورده قوای شناختی متصف به فضایل معرفتی است. ماده «حکم» به معنای «منع» است. (ابن احمد فراهیدی، ۱۴۱۰ق، ج ۱، ص ۴۱۱) وزن این کلمه بر نوع خاصی از حکم دلالت می‌کند و صاحبش را از اخلاق ناپسند (فیومی، ۱۴۱۴ق، ۱۴۰) و جهل و فساد باز می‌دارد. (ابن فارس، ۱۴۰۴ق، ج ۲، ص ۲۷۲) برخی نیز بر این باورند که «حکمت» دانشی حق است که به آن عمل می‌شود و انسان را از زشتی‌ها باز می‌دارد (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۲۴۹) و هیچ خلل و سستی در آن راه نداشته و موجب نزدیکی به پروردگار می‌شود. (ابن منظور، بی‌تا، ج ۱۲، ص ۱۴۰) امام علیه السلام آن را احیاگر قلب معرفی می‌کند: «الْحِكْمَةُ الَّتِي هِيَ حَيَاةٌ لِقَلْبِ الْمَيِّتِ» (خطبه ۱۳۳). منظور از «حکمت» دانشی است که انسان را به خدا نزدیک کند و امور زندگی را نظام بخشد و از بیهوده کاری باز دارد (خویی، ۱۳۹۲، ج ۸، ص ۳۱۳) و خیر کثیر را عائد صاحبش بنماید. (قرآن کریم ۲: ۲۶۹) در عرف ارباب معرفت، «قلب» عبارت از نفس انسانی است و واژه «حیات» برای حکمت استعاره آمده و مناسبت تشبیه این است که وجود و دوام



حیات بسته به وجود دل است، هم‌چنان که بقای انسان و سعادت دنیا و آخرت او بستگی به حکمت دارد، در ضمن واژه «میت» را از این نظر برای قلب نادان استعاره آورده که نادان بر مصالح و مفاسد دنیا و آخرت خویش آگاه نیست و مانند مردگان توان جلب منفعت یا دفع ضرری را ندارد. (ابن میثم بحرانی، ۱۳۹۳، ج ۳، ص ۳۹) معرفت حاصله از شناخت علمی، شناخت فلسفی، شناخت شهودی و شناخت اخلاقی و برخورداری از آن در حیات معقول به وسیله عقل، حکمت نامیده می‌شود و به فرموده امیرمؤمنان، رسول خدا همانند همه انبیای الهی مردم را به حکمت دعوت کرده است: «بَعَثَهُ... وَ دَعَا إِلَى الْحِكْمَةِ» (خطبه ۹۵) از دیدگاه امیرالمؤمنین علیه السلام بین عقل و حکمت رابطه‌ای دو سویه وجود دارد که نقطه شروع آن عقل است: «بِالْعَقْلِ اسْتُخْرِجَ غَوْرُ الْحِكْمَةِ وَ بِالْحِكْمَةِ اسْتُخْرِجَ غَوْرُ الْعَقْلِ؛ به وسیله عقل اعماق حکمت استخراج می‌شود و به وسیله حکمت، عمق عقل» (کلینی، بی تا، ج ۱، ص ۲۸) در این حدیث، حکمت به دریایی تشبیه شده که در اعماق آن جواهرات گران بهایی وجود دارد و این جواهرات را می‌توان به دست غَوَاصِ توانایی هم چون عقل استخراج کرد. از سوی دیگر، عقل آدمی نیز به دریای عمیقی تشبیه شده که تنها با مرکبی چون حکمت می‌توان به اعماق آن سفر کرد. در قسمت اول روایت که حکمت تشبیه به دریا و عقل تشبیه به غَوَاصِ آن دریا شده، اشاره به علوم اکتسابی است. عقل با غواصی در این دریای پهناور پرگوهر، جواهرات ارزشمندی صید می‌کند و قسمت دوم روایت که عقل تشبیه به دریا و حکمت تشبیه به غَوَاصِ آن دریا شده، اشاره به علوم فطری و ذاتی است و معنای آن این است که هرکس در درون ذاتش فرو رود، علاوه بر ذاتیات و بدیهیات می‌تواند ریشه علوم دیگر را نیز کشف کند. انسان در گام اول باید از عقل به عنوان راه عمومی شناخت جهت نیل به حکمت استفاده کند، سپس همین حکمت به عنوان یک ویژگی ممتاز، بر عقل و عملکردش اثر می‌گذارد. اصولاً دعوت با حکمت، دعوت با برهان است، و برهان نوعی استدلال عقلی است. (ابن میثم بحرانی، ۱۳۹۳، ج ۲، ص ۸۳۶)

از سویی در نهج البلاغه، یقین بر چهار پایه استوار شده: «الْيَقِينُ... عَلَى تَبْصِرَةِ الْفِطْنَةِ وَ تَأْوِيلِ الْحِكْمَةِ وَ مَوْعِظَةِ الْعِبْرَةِ وَ سُنَّةِ الْأَوَّلِينَ فَمَنْ تَبَصَّرَ فِي الْفِطْنَةِ تَبَيَّنَتْ لَهُ الْحِكْمَةُ وَ مَنْ تَبَيَّنَتْ لَهُ الْحِكْمَةُ عَرَفَ الْعِبْرَةَ؛ بینش زیرکانه، دریافت حکیمانه واقعیت‌ها، پند گرفتن از حوادث روزگار، و

پیمودن راه درست پیشینیان. پس آن کس که هوشمندانه به واقعیت‌ها نگرست، حکمت را آشکارا ببیند و آن که حکمت را آشکارا دید، عبرت آموزی را شناسد (حکمت ۳۱).

### نتایج تحقیق

محققان در پژوهش پیش‌رو به دنبال پاسخ‌گویی به این سوال اساسی بودند که مهم‌ترین فضائل معرفتی در نهج‌البلاغه کدام است؟ و این فضائل چه نقشی در باورها و شناخت انسان در بین قوای شناختی دارند؟ یافته‌های پژوهش نشان داد نهج‌البلاغه چهار حوزه حواس ظاهری، قلب، حافظه و عقل را در ارتباط با فضایل معرفتی می‌داند که در جدول زیر به آن اشاره گردیده است:

❖ راه‌های شناخت و فضائل معرفتی مبتنی بر آن در نهج‌البلاغه:

راه شناخت در نهج‌البلاغه	فضائل معرفتی مرتبط
حواس پنج‌گانه ظاهری	گوش سپردن، نظر کردن
حافظه	حضور ذهن و تمرکز بر محفوظات، قدرت ضبط و نگاه‌دارندگی قوی
عقل	تدبر، هوش و ذکاوت، دقت نظر و ژرف اندیشی، تجربه اندوزی و عبرت آموزی
قلب	وجدان بیدار و یقظه



به دلیل پیوند حوزه‌هایی از معرفت با فضایل عقلانی می‌توان دریافت که حداقل پاره‌ای از فضیلت‌های عقلانی شرط مقوم و شکل‌گیری معرفت صحیح می‌باشند و معرفت، تابع نحوه و کیفیت فضایل معرفتی انسان‌هاست. در این صورت باید گفت نظام معرفتی نهج‌البلاغه، به عواملی که خارج از اراده فرد بر شناخت و معرفت او تاثیر دارند نیز نظر دارد و آنها را در شکل‌گیری معرفت دخیل می‌داند و به عبارت دیگر به مسأله برون‌گرایی معرفتی و نقش فضایل در ایجاد باور تاکید کرده و حجیت و اعتبار شناخت را به نحو تام، مربوط به داشتن قراین و دلایل کافی نمی‌داند، بلکه فضایل و رذایل عقلانی فاعل شناسا را نیز موجب ساخت باورهای صحیح و ناصحیح معرفی می‌کند. از منظر نهج‌البلاغه، نقش فضیلت‌های عقلانی و معرفتی در توجیه باور، غیر قابل اغماض است و همین امر، اهمیت دست‌یابی به این معرفت‌ها را برای همگان آشکار می‌سازد.



## منابع

### الفقرآن الکریم

- نهج البلاغه، سید رضی رحمته الله علیه، محمد بن الحسین، بی تا، تصحیح: صبحی صالح، قم: دار الهجره.
- نهج البلاغه، ترجمه: محمد دشتی، ۱۳۸۱، چاپ پنجم، قم: مشهور.
۱. ابن ابی الحدید معتزلی، عبدالحمید، بی تا، شرح نهج البلاغه، چاپ نهم، قم: مکتبه آیة الله المرعشی النجفی.
  ۲. ابن أحمد فراهیدی، خلیل، ۱۴۱۰ق، العین، چاپ چهارم، بیروت: مؤسسه الاعلمی.
  ۳. ابن جریر طبری، محمد، ۱۳۵۶ش، تفسیر طبری، تهران: توس.
  ۴. ابن حسن طبرسی، فضل، ۱۳۹۰ش، تفسیر مجمع البیان، چاپ ششم، قم: بیان جوان.
  ۵. ابن حسن طوسی، محمد، بی تا، التبیان، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
  ۶. ابن حماد جوهری، إسماعیل، ۱۴۱۰ق، الصحاح، بیروت: دار العلم للملایین.
  ۷. ابن فارس، احمد، ۱۴۰۴ق، مقاییس اللغة، چاپ چهارم، قم: مکتب الاعلام الاسلامی.
  ۸. ابن منظور، محمد، بی تا، لسان العرب، بیروت: دارالفکر.
  ۹. ابن میثم بحرانی، میثم، ۱۳۹۳ش، مصباح السالکین، بی جا: آل الرسول لاحیاء التراث.
  ۱۰. امام وردی، داود؛ نیستانی، محمد رضا، ۱۳۹۲ش، تفکر انتقادی، اصفهان: دانشگاه اصفهان.
  ۱۱. پویمن، لویس، ۱۳۹۶ش، معرفت‌شناسی، ترجمه: رضا محمد زاده، چاپ هشتم، تهران: دانشگاه امام صادق علیه السلام.
  ۱۲. تمیمی واحدی، عبدالواحد، ۱۳۷۹ش، غررالحکم، ترجمه: محمد انصاری، تهران: امام عصر علیه السلام.
  ۱۳. جعفری، محمد تقی، ۱۳۷۵ش، ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
  ۱۴. جوادپور، غلامحسین، ۱۳۹۶ش، سرشت اخلاقی معرفت، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه و بنیاد پژوهش‌های آستان قدس.
  ۱۵. خمینی رحمته الله علیه، سید روح الله، ۱۳۹۱ش، جهاد اکبر یا مبارزه با نفس، بی جا: موسسه تنظیم و نشر آثار امام.



۱۶. راغب اصفهانی، حسین، ۱۴۱۲ق، *مفردات قرآن*، بیروت: دار الشامیه.
۱۷. طباطبائی، سید محمد حسین، بی تا، *تفسیر المیزان*، چاپ هفتم، بیروت: مؤسسه الاعلمی.
۱۸. طیب، سید عبدالحسین، ۱۳۷۸ش، *تفسیر اطیب البیان*، چاپ سوم، تهران: اسلام.
۱۹. عقّاد، عباس محمود، ۱۳۹۳ش، *عقربیه الإمام*، قم: تبیان.
۲۰. فیومی، احمد، ۱۴۱۴ق، *مصباح المنیر*، قم: دار الهجره.
۲۱. مجتهد خراسانی، محمود، ۱۳۸۲ش، *رهبر خرد*، بی جا: عصمت.
۲۲. مجلسی، محمد باقر، بی تا، *بحار الانوار*، چاپ پنجم، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۲۳. محاسبی، الحارث بن الاسد، ۱۹۷۱م، *العقل وفهم القرآن*، بیروت: دارالفکر.
۲۴. مصباح یزدی، محمد تقی، ۱۳۸۱ش، *فلسفه اخلاق*، چاپ چهارم، تهران: بین الملل.
۲۵. مصطفوی، حسن، ۱۳۸۶ش، *التحقیق فی کلمات القرآن*، چاپ ششم، تهران: وزارت ارشاد اسلامی.
۲۶. مطهری، مرتضی، ۱۳۸۸ش، *فلسفه اخلاق*، چاپ یازدهم، قم: صدرا.
۲۷. مهدوی دامغانی، محمود، ۱۳۷۹ش، *جلوه‌های تاریخ در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید*، تهران: نی.
۲۸. هاشمی خوئی، حبیب الله، ۱۳۹۲ش، *منهاج البراعه*، چاپ ششم، بی جا: انوار الهدی.